



تحقیق در آراء دیوید هیوم

(نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم)

نویسنده: فرهاد نوروزی

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم - فرهاد نوروزی





جند خدا ...

سنایتنگر معلمی هسئم که به من اندیقتیدن را بیاموزد نه اندیقتنه ها را

حضرت علی (ع)

امیدوارم که با این بیژوهتر نوانسنه بانتم بئنکله مختصر و البنه مفید به سوالات انسانها روتنی

ضمیر و دانتز جو یاسخ داده بانتم.

این اثر را نقدیم مے کنم به نمایه کسانے که در یے علم و دانتز هسئند.

و من الله نوفیق / فرشتاد نوروز

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





یه قلک کوچیکم

اما منو دست کم نگیرین



از دست من کارهای زیادی برمیاد اگه
پر بشم. میتونم بیمارستان بسازم. دارو
و تجهیزات پزشکی بخرم. تحقیقات علمی
انجام بدم. هزینه های درمان را تهیه کنم.
به خیلی از مادر پدرها امید بدم. من
میتونم کمک کنم که کودکان مبتلا
به سرطان نجات پیدا کنن.

فقط با یک تماس با شماره ۲۲۴۵۱۴۱۴ یا
یکی از دفاتر محک. قلک ها بصورت رایگان
در محل به شما تحویل داده شده و پس از پر
شدن نیز با یک تماس تحویل گرفته خواهند
شد. دفتر ستارخان: ۶۶۵۰۴۱۳۶ دفتر ملت:
۲-۲۲۰۳۷۴۷۳ دفتر چیدن: ۲۲۲۰۱۳۱۲



محک

موسسه خبریه حمایت از
کودکان مبتلا به سرطان

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





پیش درآمد

دیوید هیوم از مردم اسکاتلند در سال ۱۷۱۱ متولد شد. او در سفری که به فرانسه نمود رساله ای درباره ی طبیعت انسان را در سن ۲۸ سالگی نگارش نمود. چندی پیش از نگارش این کتاب به میهن خود بازگشت و در آنجا مشغول تالیفی در تاریخ انگلستان پرداخت.

راسل متفکر مشهور انگلیسی در این باره چنین می گوید:

((تاریخ انگلستان هیوم که در ۱۷۷۵ و سالهای پس از آن انتشار یافت: معرف این است که او می خواهد برتری محافظه کاران را بر لیبرال ها و برتری اسکاتلندی ها را بر انگلیسی ها ثابت کند. هیوم تاریخ را جای رعایت بی غرضی فیلسوفانه نمی دانست.))

به هر حال او نخستین کسی است که در تاریخ نویسی از نقل جنگها و اعمال پادشاهان تجاوز کرده و به تحقیق امور زندگانی مردم نیز پرداخت. او مدتی به مقام وزرات رسید اما زندگی سیاسی را نپذیرفت و به انزوا روی آورد. او تالیفات متعددی در زمینه های فلسفه، سیاست، اقتصاد و تاریخ و مباحثات دینی و اخلاقی دارد ولیکن ذکر آنها ضرورتی ندارد.

سرانجام او در سال ۱۷۷۶ در سن شصت و پنج سالگی در گذشت.

قرن هفدهم را می توان آغاز انقلاب فلسفی اروپا دانست که در قرن نوزدهم اوج آن را شاهد بودیم. شجاعت فکری که بیکن و دکارت از خود نشان دادند برای دانش طلبان راهی بازکرد که در اواخر سده ی هیجدهم منتهی به انقلاب دیگری در فلسفه گردید.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





دکارت با آنکه تمام معلومات پیشین را محل تردید ساخت و خواست علم و حکمت را بر پایه ای تازه بگذارد، و هرچند بنیاد علوم طبیعی را دگرگون نمود و به ریاضیات هم خدمت شایانی کرد، و در این دو رشته مقصودی که داشت حاصل کرد؛ اما فلسفه ی اولی را دوباره بر همان اساس سابق گذارد.

یعنی در عالم طبیعت جوهر جسمانی فرض کرد که منشاء آثار محسوس است، و در وجود انسان جوهری روحانی و عقلانی قائل شد که ادراک و اراده منتسب به اوست و این امور را مسلم پنداشت و درست بر این مقام برنیامد که حقیقت ادراک و اراده ی انسانی چیست و بعد از او هم پیروانش نیز همین طریق را پی گرفتند.

لاک این بحث را پیش کشید که معلومات برای انسان چگونه حاصل می شود. مباحثاتی که بارکلی و لاک به راه انداختند مقدمه ی انقلابی بود که در اواخر سده ی هجدهم به دستگیری کانت در فلسفه واقع شد و کسی که به درستی زمینه ی این انقلاب را آماده کرد هیوم بود.

فلسفه برای معرفت به حقیقت وجود است و بحث مهم فلسفی درباره ی حقیقت جسم و روح است و مجموع این مباحثات را فلسفه اولی می نامند.





هیوم در این باره می گوید:

این بحث بی حاصل است و سخنانی که در این باب می دانند بی معنی است. خود را به الفاظ مشغول می کنند و به مردمان سطحی ظاهرین نمایش دانشمندی می دهند. نخست کاری که باید کرد این است که ببینیم انسان تا چه اندازه توانایی دانش و معرفت دارد، علم هرچه باشد نتیجه ی عقل انسان است. پس اول باید میزان عقل را که می خواهد در حقیقت اشیا حکم کند به دست آورد و قدرت و توانایی ادراک را سنجید و معلوم کرد که معنا و مفاهیمی که بنیاد علم می باشند چه حال دارند و عقل در فکر و استدلال چه عملیات می کند. به عبارت دیگر باید عقل و ادراک انسان را موضوع تحقیق و نقادی قرار داد. در شرایط حصول علم و حکمت و منشاء تصورات فلسفی و حدود و صلاحیت آنها باید مطالعات نمود.

هیوم معتقد است باید روش تجربه را پیش گرفت و خیال بافی را کنار گذاشت؛ زیرا همچنان که حقیقت جسم را نمی توانیم دریابیم، حقیقت نفس را هم نمی دانیم. باید آثارش را به نظر بگیریم و به آزمایش در آوریم. این روشی است که باید در تمام علوم به کار ببریم؛ تنها از این راه معرفت حقیقی به دست می آید.

اینکه هیوم می گوید حقیقت جسم یا روح را نمی توان معلوم کرد چنین می نماید که او از شکاکان و سوفسطائیان است؛ اما او را بیشتر می توان یک شکاک دانست تا یک سوفسطائی چرا که سوفسطائی علم را برای انسان ممکن نمی داند و هیوم منکر علم نیست.

او طریق یافتن فلسفه را تجربه و مشاهده می داند؛ مشاهده ای بنیادی و تحقیقی که بدون هیچگونه مصلحت مذهبی و ... باشد.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





او ادراکات را به انطباعات و تصورات تقسیم می کند که در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد.

او با این تقسیم بندی تار و پود افکار انسان را به تصویر کشیده و عقل جز ترکیب کردن و مرتبط ساختن این اجزا و مبادی کار دیگری نمی کند.

هیوم معتقد است علم انسان خلاصه ی تجربه های گذشته او است و محدود است به محسوسات او. پیش بینی که شخص از راه علم می کند جز این نیست که یاد گذشته ها را به آینده بر می گرداند.

• اما مسئله علیت؛

هیوم در این باره می گوید:

شک نیست که در امور زندگی چه در عمل و چه در نظر اعتماد به رابطه ی علت و معلول می کنیم و باید بکنیم. ولی چون در مقام تحقیق فلسفی بر می آییم این اعتقاد ضروری نیست. به این معنی که چون می بینیم سنگ محرکی به سنگ ثابتی برخورد می کند، سنگ متحرک را علت حرکت سنگ ساکن می خوانیم. اما این عقیده از روی تجربه برای ما آمده است و پیش از آنکه تجربه حاصل شود عقل حکم به وجوب این امر، یعنی حدوث این معلول از آن علت نمی نماید.

به عبارتی دیگر حکم به رابطه علیت نتیجه ی عادت است که برای ما حاصل می شود از این که همواره امری را همراه امر دیگری می بینیم. و این عادت اعتقاد را به این که این دو امر لازم و ملزوم یکدیگرند در ذهن راسخ می کند.





• اخلاق:

در علم اخلاق به عقیده ی هیوم اساس همان است که انسان جویای خوشی است و باید باشد و برای خوش بودن باید کار پسندیده بکند و سود خود را در سود دیگران بداند. میزان پسندیده و ناپسندیده بودن کار هم همان تصدیق و تکذیب عموم است؛ و این که گفته اند نیکی و بدی در نزد مردم مختلف است و میزان ندارد در اصول عقاید و حقایق نیست. راستگویی و آزادی و جوانمردی نزد تمام اقوام و قبایل پسندیده است.

آنچه در نزد قومی پسندیده و در نزد طایفه ای دیگر ناپسند است اوضاع و امور قرار دادی است که حسن و قبح و صلاح و فساد آن ها بسته به کفایت و مقتضیات زمان و مکان است.

به طور کلی می توان گفت که نقادی فلسفه و علم را فرانسویس بیکن آغاز کرد و لاک دنبال آن را گرفت و بارکلی به شیوه ای دیگر در آن وارد شد و هیوم این مشرب را به درستی روشن و آشکار ساخته است؛ این مردم همه انگلیسی بوده اند.

البته تحقیقات ایشان تمام نیست و عیب و نقص دارد اما هنرشان تاسیس این شیوه است و سرانجام کانت به راهنمایی هیوم در این خط افتاد و به اصطلاح خطاها و تکمیل نقصهای او ورق فلسفه را به یکباره برگردانید. این بود شمه ای از این مقال که در ادامه بیشتر و به تفصیل به بررسی آراء هیوم خواهیم پرداخت.





مقدمه

برای معرفی هیوم باید او را یک منقد تجربه گرا نامید؛ او نه تنها کامل کننده ی فلاسفه ای چون لاک و بارکلی بود بلکه فلسفه ی آنها را به اوج خود رسانید. حسگرایی هیوم کامل کننده نظریات لاک بوده است.

او عینک نقادی محض که به چشمانش زده، نتایج فعالیت های فکری او از یک نقادی مشروح در مقداری از مسایل مهم فلسفی تجاوز نمی کند. همواره به او این انتقاد وجود داشته که در حس گرایی یک افراط گر است. وایتهد در سرگذشت اندیشه ها درباره هیوم می گوید:

هیوم هر نوع احساسی به عنوان عشق محض به بشریت را انکار می کند. دانش جدید به طرز فریبنده ای شرح می دهد که چرا چنین احساسی اصولاً مورد نیاز است. این احساس تنها می تواند مانع جریان پاک سازی و تصفیه ی تکامل بوده باشد... من مطمئناً همدلی بیشتری با بنتام و آگوست کنت دارم تا این برداشت هیوم و حیوان شناسی جدید!

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





نمی دانم چنین تعریفی از هیوم توسط وایتهد را چه بنامم تخطئه یا نکوهش اما حداقل نمی توان گفت که وایتهد که به نوعی عقلگراست هیچ وجه تسامحی با یک حسگرا ندارد.

رفتار افراطی هیوم را اگر در آثار راسل دنبال کنیم جز یک انسانی که عقده ی شهرت او را به دار آویخته نمی توان یافت. اما اگر او را در جایگاه یک فیلسوف منتقد بررسی کنیم طبعاً مرتبه ای بالاتر از آنچه که راسل برای او متصور است دارا است.

مسئله حسگرایی در دوره سقراط و افلاطون به شدت مورد ذم قرار گرفته است: به خصوص افلاطون در رساله های تئتئوس و جمهوری چنان حسگرایان و به اصطلاح سوفیستهای دوره ی خود را نقد می کند که فکر نمی کنم حرفی برای گفتن باقی گذارده باشد.

افلاطون خیلی ساده با یک مکالمه حسگرایان و حواس انسان را نسبی و ناپایدار اثبات می کند و با تقسیم بندی که درباره ی اعتبار حواس دارد خیلی ساده حواس انسانی را طرد می کند.

حال این سوال مطرح است که چرا افرادی چون لاک و بارکلی و هیوم این مسئله کهنه را به جرگه بحث می آورند. به هر حال نظریات هیوم در خور مطالعه و بازنگری دقیق است که باید با در نظر گرفتن تمامی جوانب آن را بررسی کرد و البته همین موضوع سبب شد که قلم بدست بگیرم و عادلانه به مطالعه و بررسی نظریات وی بپردازم.

با سپاس/فرشاد نوروزی

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





من تنها يك چيز ميدانم و

آن

اينكه هيچ نميدانم. (سقراط)

• آغاز

در مساله شناخت كه در آن معقولات اولي و معقولات ثانوي فلسفي و منطقي بررسي مي شود، اغلب اذهان رابط ذهن و خارج را رابطه اي مستقيم مي دانند، و ذهن جز آيينه اي كه تصاوير اشياء را در خود منعكس مي كند چيز ديگري نيست.

لاك مي گوید:

ذهن حامل هيچ گونه تصور يا مفهوم فطري نيست و لوح ساده يعني لوح نا نوشته اي است كه حواس آثار خود را بر آن مي نگارند.

وي معتقد است همه ي تصورات منشاء تجربتي دارند و از تاثيرات جزئي حواس پنجگانه فراهم شده اند. اين نوع تفكر از زمان هيوم و لاك به خصوص از جان لاك به بعد شروع شد.





• اصالت تجربه

دیوید هیوم نیز همانند لاک اعتقاد داشت که تنها معرفت مطمئن بشری، آن است که مبتنی بر تأثرات حسی باشد، که البته منقطع، فرار و جسته گریخته است. به عبارتی هر تصویری که مشتق از حواس نباشد، بی معنی است. به اعتقاد هیوم اگر تصویری مبهم باشد قهرا انسان باید به آثار ذهنی آن که می تواند آن را روشن نماید متوسل شد.

نظر هیوم به تجربه نظری اتومیستی است چرا که او تجربه را توالی ادراکات منقطع حسی می داند و معتقد است که ما از روابط بین تأثرات هیچگونه اطلاعاتی نداریم و همچنین اعتقاد دارد که نفس انسان وجودی مستمر و دارای وحدتی پایدار نیست بلکه سیاله ای از همان تأثرات جدا جداست.

• ان لا شئ المطلق لا یخبر عنه؟!

اعتقاد هیوم درباره ی ذهن و ادراک انسان صرفاً منعکس کننده است و هر آن چه را که ذهن تصور می کند باید یک مابازا مستقیمی در عالم داشته باشد.

اما اینکه تصورات ذهنی را تصویر مستقیم اشیاء خارجی بدانیم دیگر علم و شناختی وجود نخواهد داشت؛ چراکه تمام معانی و مفاهیم ذهنی صورتهای مستقیم اشیاء نیست. ذهن برای آنکه عمل شناخت را انجام دهد چاره ای از این انتزاعات ندارد اما خود این انتزاعات نیز مبنا و ملاکی دارد؛ یعنی به عبارتی این انتزاعات هم صور اشیاء خارجی هستند ولی صور غیر مستقیم. تصویری که هیوم از ذهن دارد در مورد معقولات اولی صحیح می تواند باشد اما نه درباره ی معقولات ثانوی.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





صورت‌های اولیه پس از آنکه وارد ذهن می‌شوند ذهن یک معنی دیگر از آنها انتزاع می‌کند که این معانی دیگر یک نوع انطباق غیر مستقیم دارد بر همان خارج و دیگر با این تفاسیر شناختمان جهل محسوب نمی‌شود.

برخی شبهات هیوم و معاصران او آن است که موضوع برخی از قضایا معدوم است؛ به طور مثال اگر کسی از یک معدوم خبر دهد ولو صادق آنها می‌گویند پس این معدوم لا شئی نیست زیرا به طور قطع نمی‌توان از لا شئی خبر داد. لا شئی مطلق صلاحیت مخبر عنه واقع شدن هم ندارد. دیگران می‌گفتند المعلوم لا یخبر عنه اما آنها ضمن تکذیب می‌گویند ان لا شئی المطلق یخبر عنه.

پس معدوماتی که ما از احوال آنها خبر می‌دهیم در عین این که موجود نیستند ولی یک شئیتی دارند و دیگر شبهاتی از این قبیل که البته این مواضع نیازی به اقامه ی برهان ندارد چراکه خود بدیهی است و صرفاً در حد یک رفع شبهه است.





• لا ادري گري يا حسگرايي

همواره اين طور فكر مي كنيم كه معقولات اولي در ذهن ما بي واسطه هستند اما اين در حالي است كه خود اينها نيز سلسله امور استنباطي است؛ يعني اموري است كه ما آن ها را از اموري ديگر استنباط کرده ايم. استنباط نوعي حركت عمقي ذهن است.

به طور مثال ما ماده را معقول اولي مي دانيم يعني مستقيما از وجودش آگاه هستيم اما اگر آگاهي هاي خود را در اين موضوع بررسي كنيم هيچكدام از آگاهي هاي ما ، آگاهي مستقيم از خود ماده نيست.

رنگ ماده را مي بينيم ، رنگ ماده خود ماده نيست، حجم ماده را مي بينيم، حجم ماده خود ماده نيست؛ چراكه همين ماده مي تواند حجمش كمتر باشد و مي تواند حجمش بيشتر باشد. زبري اش را لمس كنيم، زبري خود ماده نيست و... تمام اينها علائم و نشانه هاي ماده هستند.

ديويد هيوم در اين باره مي گويد:

اصلا چرا من بايد وجود يك جوهر مادي را فرض كنم؟

من وقتي به حس خودم اعتماد دارم مي بينم يك چنين مجموعه اي از اين عوارض وجود دارد اما اينكه يك جوهری وجود دارد به نام ماده كه اين عوارض در آن متمرکز است و اينها همه حالات او هستند ، اين را نمي دانم؟

در اينجا حسگرايي هيوم را شايد بتوان لا ادري گري خواند اما از طرفي طبق منطق او چنين سخني صحيح است اما از نظري ديگر بايد گفت كه ماده براي ذهن يك استنباط است يعني ما از مجموع اين علائم و نشانه ها به وجود يك چيز پي مي بريم اما نکته در اين است كه اين برهان همواره مورد ذن قرار دارد چراكه حتما يك

تحليل و نقد آراء و اندیشه ديويد هيوم – فرشاد نوروزي





معلول نمی تواند برای يك علت باشد و این مسئله وجود دارد که علتی که دیده نشود چه بسا معدوم باشد.

در پاسخ باید گفت که ما از معلول می توانیم به شعور علت دست یابیم و از سوئی ما ساعت را می بینیم و به وجود ساعت سازی پی می بریم در حالیکه ما ساعت ساز را رویت نمی کنیم بلکه به شعور او پی می بریم و نمی توانیم بگوییم که صرف این که ما ساعت ساز را نمی بینیم پس ساعت سازی وجود ندارد. در نتیجه هر معلولی دال بر يك علت است هیچ معلولی را نمی توان بی علت شمارد و عدم علم ما به علت نمی تواند دلیل بر معدوم بودن آن باشد. در ادامه بحث و نقد هیوم درباره ی علیت را نیز بررسی می کنیم.

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





• تقسیم بندی انطباعات

به اعتقاد هیوم انطباعات از تصورات نیرومندتر و واضح تر هستند، او اعتقاد دارد که هر تصویری باید به انطباعی بازگردد، در غیر این صورت آن تصور ذهنی بوده و کاشف از خارج نخواهد بود.

هیوم در این باره چنین می گوید:

انطباعات هم به دو دسته اند: انطباعات احساس و انطباعات بازتاب. قسم اول به لحاظ اصل و ریشه، از علل ناشناخته در ذهن پدید می آید، و انطباعات بازتاب یا قسم دوم تا حد زیادی از تصورات ما ناشی می شود. یک انطباع نخست به حواس ما بر می خورد و سبب می شود که ما گرما، سرما، تشنگی، گرسنگی و... را احساس کنیم. ذهن از این انطباع نسخه ای می گیرد که پس از متوقف شدن انطباع باقی می ماند و ما آن را تصور می نامیم. این تصور لذت یا الم وقتی به نفس باز می گردد انطباعات تازه لذت و کراهت، امید و بیم تولید می کند که می توان آنها را به معنای انطباعات بازتاب نامید. زیرا از آن نشأت می گیرد.

انطباعات احساس داده های بی واسطه حواس ظاهری و باطنی اند و منشاء پیدایش این نوع انطباعات تاثیر و تاثر حسی است؛ در حالیکه انطباعات بازتابی، بازتاب به یاد آوردن و احضار یک تصور می باشد که آن تصور خود از انطباعی حسی گرفته شده است ولی از چنان نیرو و تاثیری برخوردار است که منشاء پیدایش یک انطباع ثانوی در درون ما می شود که ما از آن به عنوان ((انطباعات بازتابی)) یاد می کنیم.





• علیت

یکی از مفاهیمی که هیوم نظریه معرفت خود را بدان اطلاق می کند مفهوم علیت است. همواره علیت را نسبتی ضروری دانسته اند یعنی اگر علت واقع شود معلول نیز بالضروره باید واقع شود و به تعبیر دیگر تخلف معلول از علت محال است.

اما هیوم اعتقاد دارد که ما نمی توانیم این نسبت ضروری را مشاهده کنیم. آنچه ما می بینیم فقط توالی یا تتابع زمانی مکرری است در سلسله تأثرات حسی مان؛ به دفعات عدیده ای ((الف)) به دنبال ((ب)) رخ می دهد. این توالی و تتابع ثابت سبب ایجاد عادت تداعی در ما می شود، به طوریکه هرگاه ((الف)) رخ دهد انتظار داریم ((ب)) هم واقع شود. این پیوستگی صرفاً نفسانی یا روانی است، یعنی توقع یا انتظاری که به ضرب عادت در ذهن ما پدید می آید. رابطه ی علت و معلول مربوط و منطبق با شیوه ی معمول و معتاد نگرستن ما به وقایعی است که کرارا از پی یکدیگر می آیند.

هیوم انتقال ذهن از علت به معلول را بنابر استدلال و تعقل نمی داند بلکه منشاء آن را عادت و تجربه می داند. بنابراین از دیدگاه هیوم وقتی گفته می شود ((الف علت ب است)) بدین معنا نیست که از تحلیل الف (علت)، ب (معلول) بیرون می آید، که اگر چنین بود شخص به محض مشاهده علت می بایست به آثار آن پی ببرد در صورتیکه چنین نیست. مثلاً فرد با دیدن آب نمی تواند بفهمد که آب موجب خفگی می شود.





- نظر کانت درباره ی علیت

کانت در کتاب نقد خرد محض می گوید:

نمی توانیم برای اموری چون علیت خصلتی در خود قائل شویم. علم به رابطه علیت نمی تواند شناختی فطری باشد که عقل انسانی با آن سرشته شده و بر اساس آن در صدد تشخیص علت و معلولهای خاص بر می آید.

او اعتقاد دارد که فطری بودن هیچ علم حصولی قابل اثبات نیست و به فرض ثبوت هم هیچ ضمانتی برای مطابقت با جهان واقع نخواهد داشت. برخی علوم قریب به بداهت هستند و می توان آنها را فطری نامید؛ مانند علم به وجود واقعیات مادی، که در واقع از یک استدلال خفی و نیمه آگاهانه سرچشمه می گیرد. کانت پایه و اساس اعتقاد به وجود علیت را علم حضوری می داند.

- کارناپ و هیوم

کارناپ نظری مشابه هیوم درباره ی وجوه علی دارد او اعتقاد دارد که این امکان وجود دارد که تلازم دائمی دو پدیده کاملا تصادفی و هیچ زنجیره علی نیز بر آن مترتب باشد.

کارناپ می گوید:

من نیز مانند هیوم معتقدم در یک رابطه علی هیچ ضرورت باطنی وجود ندارد. اما نمی خواهم امکان به کار گرفتن مقوله ی ضرورت را رد کنم. البته به شرطی که این مقوله متافیزیکی نبوده و متعلق به منطق وجوه باشد.

او اعتقاد دارد که باید بین وجوه منطقی و وجوه علی تفاوت قائل شد.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





• برهان نظم

دیوید هیوم پیروی از اسلاف خود را در مسیر فکری اش قرار داد بطوریکه نه تنها آن را کامل کرد بلکه او تجربه گرایمی را به اوج خود رسانید. راسل در تاریخ فلسفه غرب درباره ی هیوم چنین می نویسد:

دیوید هیوم از مهمترین فلاسفه است، چرا که فلسفه ی تجربی لاک و بارکلی را به نتیجه ی منطقی اش رساند و آن را از تناقض پیراست و در نتیجه غیر قابل قبولش ساخت. هیوم به معنی خاص ما را به بن بست می کشاند، یعنی در جهت وی پیش رفتن ممکن نیست.

هیوم را می توان یک تجربه گرا دانست که ریشه و منشاء تمام ادراکات انسان را در تجربه و برخورد حواس با پدیده های تجربی می داند و هر نوع ادراکی را که ریشه در حواس و تجربه نداشته باشد را رد می کند.

اما یکی از بخشهای مهم فلسفه هیوم یا به عبارتی ردیات او جمله ی او به برهان اتقان صنع یا به اصطلاح برهان نظم است.

هیوم می گوید:

فرض کنیم برهان وجود علت اولی را قبول کنیم، حال آنکه علتی که قبولش داریم چگونه علتی است؟ اگر در جهان نظم هست، چه بسا نیروی نظم دهنده در درون طبیعت باشد نه در بیرون آن.





به اعتقاد هیوم نپذیرفتن وجود و قدرت خیر و شر یا خدایی بی طرف اما واحد بسیار سخت و دشوار است؛ چراکه از یک جهان منتهای تنها به یک خدای منتهای می توان استدلال کرد. خیر و شر نسبی در جهان تنها دلالت بر وجود نسبی در علت آنها دارد.

انسان تنها می تواند فقط به وجود درجه ای از توانایی و دانایی که پاسخگوی وجود اعراض و خواص معلولها باشد، قائل باشد؛ نه به وجود صفات نامتناهی و کمالات مطلق.

او شك دارد که معرفت برهانی یافتن به قوانین طبیعت امکان پذیر باشد و ثابت می کند که از مشاهدات جزئی هیچ قانون کلی نمی توان برآورد و می گوید هر کوششی که برای توجیه استقرار برآید منتهی به دور است.

همه ی قضایایی که وجودی هستند اصولا امکانی اند زیرا آنچه هست، موجود ممکن است و می تواند نباشد؛ بدین شیوه نگرستن به مسائل اگر نگوییم خیلی ساده انگارانه است حداقل می توان گفت که ارسطو آن را جامع و شامل شرح داده است و شاید هیوم با مطالعه آن به چنین استنتاجی دست نمی یافت.





نقد آراء و عقاید دیوید هیوم

هیوم بیش از آنکه بتواند طریقی نو در فلسفه یا حداقل در فلسفه حسیون بردارد بیشتر بناهایی را که فلاسفه گذشته بنا نهاده اند را تخریب می کند چنین تخریبی صرفاً یک حمله به آراء و عقاید پیشینیان نه بنا نهادن یک فلسفه جدید با نگاهی ریزبینانه می توان گفت که هیوم صرفاً حرفهای سوفیستهای قرن ۱۷ و ۱۸ قبل از میلاد را تکمیل کرده است.

از سویی هیوم در تمام بحث هایش اشاره ای مستقیم از تاثیر و تاثرات دارد و بعد خیلی ساده علیت را زیر سوال می برد و کار بدان جا می رساند که علنا توان ذهن را در حد فهم و پردازش مجردات می رساند.

علیت یکی از مسائل فلسفی هیوم است که به وسیله ی آن توانست خود را به مقصود اصلی اش که شهرت میان مردم بود برساند.

هیوم می گوید:

قانون علیت یک قانون ضروری فوق حس و تجربه نیست بلکه انتزاع شده از مشاهدات و تجربیات و مربوط به اسقراء است . کثرت و استمرار این مشاهدات در درون یک قضیه ی کلی را به عنوان قانون علیت تثبیت می کند که منشاء ای جز همان مشاهدات ندارد و از نظر عقلی هیچ ضرورتی نیست که پس از هر علتی معین همواره معلولی معین بوجود بیاید.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





ایراد هیوم بر علیت بدون در نظر گرفتن مولفه ای به نام شرایط است؛ هیوم شرایط را برای ایجاد معلول برای علت نادیده می گیرد.

به طور مثال به هنگام تماس شعله ی آتش با یک جسم خشک قابل احتراق همواره سوختن آن جسم خشک را دیده ایم، اما اگر آن جسم تر باشد یا فاصله ی شعله با جسم خشک بیش از آنچه که برای سوزاندن شرط است بوده باشد طبعاً مانعی از بروز معلول بوجود آمده است، نه اینکه قانون علیت شکست خورده است. در مورد دوم نیز اشکال در قانون علیت نیست بلکه شرایط بروز معلول که عبارت است فاصله ی مناسب شعله با جسم خشک وجود ندارد.

با در نظر گرفتن واقعیات جهان در نظام بسته نمی توان با کمال قاطعیت در تعیین موارد علت و معلول نظر داد اما با در نظر گرفتن واقعیت در عالم هستی در نظام باز دیدگاه ما درباره ی علیت وسیعتر می گردد و معتقد می شویم به این که ما در تعیین مجموعه ای از اجزاء به عنوان علت، برای مجموعه ای دیگر از اجزاء به عنوان معلول، باید موقعیت خاص آن دو مجموعه را در نظر بگیریم و هرگز نگوئیم فلان مجموعه علت است به طور مطلق برای فلان مجموعه که معلول است به طور مطلق برای همان علت.

پس باید بگوئیم مجموعه ای از الف، ب، ج، د در موقعیت ل علت مجموعه ای دیگر از اجزاء ه، و، ز، ح می باشد نه به طور مطلق.

این نوع نسبی گری زمانی ایجاد می شود که مولفه ای به نام شرایط و موقعیت نیز در نظر آورده شود که چه بسا الف در موقعیت س علت ج باشد اما ممکن است در موقعیت پ معلولی برای ز باشد.





اما نکته دیگر این است که هر چقدر ما اطلاعاتمان نسبت به علت اجزاء آن و حوادث مربوط به آن و هم چنین عوارض و تحولات آن در طول زمان بیشتر باشد بر صحت ما بر پیشگیری معلول می افزاید.

مسئله بعدی که هیوم مطرح می کند این است که بین علت و معلول هیچ رابطه ی ضروری وجود ندارد:

قانون علت یک قانون ضروری فوق حس و تجربه نیست بلکه انتزاع شده از مشاهدات و تجربیات و مربوط به استقرا است. کثرت و استمرار این مشاهدات در درون یک قضیه ی کلی را به عنوان قانون علت تثبیت می کند که منشائی جز همان مشاهدات ندارد و از نظر عقلی هیچ ضرورتی نیست که پس از هر علتی معین همواره معلولی معین به وجود بیاید.

اعتقاد به این که ضرورت علت را حذف کنیم مستلزم این می شود که ما بپذیریم هر چیزی از هر چیزی می تواند صادر گردد. یعنی از یک گیاه می تواند یک کره اسب تولید شود و بعد همین کره اسب به یک تلویزیون تبدیل شود!

این حقیقت قابل انکار نیست که احتمال عدم تاثیر ضروری اجزاء علت در معلول مساوی احتمال این است که در همان حال که الف است می تواند ب بلکه حتی می تواند عدم الف بوده باشد؛ پس اگر بپذیریم که یکی از اجزاء علت فرضی ما الف است، می تواند بدون تغییر از طرف عوامل موثر به ب مبدل می گردد در حقیقت امکان تبدیل حقیقت به نقیض خود را پذیرفته است. با این فرض هیچ واقعیتی وجود ندارد.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





در نهایت باید گفت که برهان نظم ثابت می کند طبیعت به خود واگذاشته شده نیست بلکه قوای طبیعت قوای تسخیر شده است؛ حال اینکه بیابیم و این برهان را بر تمام ادله ی وجود خالق و اثبات هستی به کار ببریم نادرست است.

فرض کنیم پرنده ای را با گلوله زده ایم و به زمین افتاده است، بدیهی است که به زمین افتادن پرنده را می توان معلول انگاشت. با توجه به نظریه کانت که اعتقاد دارد بین حدوث معلول و حدوث علت فاصله ی زمانی وجود ندارد باید گفت که علت این معلول این است که ماشه ی تفنگ را قبلا کشیده ایم ولی مسلم است که این طرز بیان جز ساده پنداری وضع موجود چیز دیگری نیست زیرا پیش از این که ماشه کشیده شود تفنگ با فشنگی که قبلا فرد دیگری آن را از باروت پر کرده است پر شده ، مجهز شده است.

هم چنین برای شلیک باید در زاویه ای مناسب و با اندازه گیری تقریبی فاصله و میزان باد تنظیم گردد و بعد شلیک کنیم. این امر نیز وجود دارد که دلیل این که گلوله ما به هدف خورده است این باشد که فشار هوا در سه روز پیش در قاره اروپا کم شده بود و این مرکز فشار در جهت جنوب حرکت کرده است و خود این امر نیز معلول این است که يك هفته پیش در هند باران باریده است و با همین قیاس تا بی نهایت چنان که مشهود است هر اثری با تعاقب بی نهایت حوادث، با رویدادهای قبل پیوسته است که تمام آنها در آن اثر دخیل اند.





تقسیم تمام رویدادهای جهان به حوادث مزدوجی که رابطه‌ی علیت بین هر یک از آن‌ها باشد بسیار اشتباه و غیر منطقی است؛ این امر مستلزم این است که معلولی فقط یک علت و هر علت فقط یک معلول داشته باشد. که به نوعی زیر پا گذاشتن اصل پیوستگی و ارتباط امور است.

با فرض اینکه حوادث جهان تابع قانون علیت اند باید این را نیز در نظر بگیریم که علت هر اثری مجموعه‌ی حالت قبلی جهان است به قسمی که به تعداد علل هر معلولی بی نهایت است؛ بدیهی است که تاثیر بعضی از این علل ممکن است به قدری ضعیف باشد که قابل ملاحظه محسوب نگردد.

مثلا وقتی تیر من به هدف خورد این حادثه با صعود عده‌ای کوه نورد یا آینه‌ای که شکسته ام یا نمکی که از نمکدان ریخته شد ربط قابل ملاحظه‌ای ندارد ولو اینکه ممکن است این امر با مدت شب زنده داری من در شب پیش پیوستگی داشته باشد. تقسیم رویدادهای جهان به حوادث مجزا و به طریق اولی مرتبط پنداشتن آنها دو به دو مانند یک رشته دانه‌ی تسبیح که هر یک علت حادثه و معلول رویداد سابق باشد مبنای علمی ندارد.

طبیعت تغییرات عالم خیلی پیوسته تر و پیچیده تر از آن است که بتوان چنین روشی را مجاز دانست. به هنگام ملاحظه‌ی حادثه‌ی لازم نیست که تمام حوادث تاریخ جهان که قبل از آن اند به عنوان علل جداگانه تلقی گردند. زیرا آثار حوادث اولیه طبعا در حوادث بعدی ملحوظ هست و دیگر لازم نیست آنها را دوباره محسوب داریم.





بنابراین کافی است که در لحظه ی خاصی از زمان وضع جهان در نظر گرفته شود. حالت عالم در این لحظه دلخواه علت کافی اثر مورد بحث را به دست می دهد. مثلا ما اگر لحظه ای را که در آن هنگام ماشه ی تفنگ را برای زدن پرنده کشیدیم در نظر بگیریم حالت عالم در این لحظه شامل بودن فشنگی در تفنگ و وزیدن باد شدید جنوب غربی است و تعیین نام پر کننده تفنگ یا علت باد ضرورتی ندارد.

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





• علامه طباطبایی و مسئله علیت

علامه طباطبایی بحث علیت را در دو بخش تصور و تصدیق مطرح نموده است در خصوص نحوه تصدیق اصل علیت از طریق تحلیل ماهیت به اثبات اصل علیت می پردازد.

با این استدلال

مقدمه ی اول:

ماهیت نمی تواند وجود و عدم را برای خود رچنان دهد و یکی از آنها را برای خود معین سازد؛ زیرا نسبتش به وجود و عدم یکسان است.

مقدمه دوم:

ترجیح بلا مرجح محال است.

نتیجه:

ماهیت در وجود و عدم نیازمند یک عامل بیرون از ذات خودش است و به تعبیر دیگر ((هر ممکن الوجودی نیازمند به علت است.))

علامه با ابتکاری که در بحث ادراکات اعتباری در بحث ادراکات اعتباری و کیفیت تکثیر و تکرار آنها کرده است و با تاکید بر این اصل که ((هر علم حصولی مسبوق به علم حضوری است)) بر این اعتقاد است که مفاهیمی از قبیل جوهر و عرض و علت و معلول و... از طریق علم حضوری به دست می آیند.





علامه اعتقاد دارد آدمی از طریق علم حضوری نفس به حالات و افعالش به درک مفهوم علیت نایل می‌گردد.

مطهری در توضیح دیدگاه علامه می‌گوید:

تا ذهن نمونه‌ی واقعیت شئی را نیابد نمی‌تواند تصویری از آن بسازد خواه آن که نمونه را در داخل ذات نفس بیابد یا آنکه از راه حواس خارجی به آن نایل شود. نمونه علت و معلول را ذهن ابتدا در داخل نفس یافته و از آن تصویری ساخته و سپس موارد آن تصور را بسط و گسترش داده است.

نفس هم خود را می‌یابد و هم آثار و افعال خود را از قبیل اندیشه‌ها و افکار و این یافتن به طریق حضوری است نه حصولی یعنی نفس با واقعیت خود عین واقعیت آنها را می‌یابد و چون معلولیت عین واقعیت و وجود این آثار است پس ادراک این آثار عین ادراک معلولیت آنها است و به عبارت دیگر نفس به علم حضوری هم خود را می‌یابد و هم آثار و افعال خود را و این آثار و افعال را متعلق الوجود به خود می‌یابد و این نحو درک کردن عین ادراک معلولیت است.





• نتیجه گیری

هیوم رابطه علی را تعدد و بسیاری مشاهدات تجربی می خواند و صرفاً آن را اقتران دائمی می نامد.

او لفظ ضرورت را در این رابطه به دلیل اینکه مشاهده ترتیب و توالی یکسان رویدادها به دفعات بی شمار هیچ چیزی را که در اولین تجربه خود مشاهده نکرده باشیم نمایان و به نتیجه تجربیات ما اضافه نمی کند رد می کند. اما این را متذکر می شود که مشاهده رویدادها طریقی در کارکرد ذهن ما ایجاد می کند که آن را عادت می نامد.

و صراحتاً می گوید تجربه ما این عادت ذهنی را ایجاد می کند و تصور ما از رابطه ضروری ناشی از آگاهی ما از این عادت است.

توالی اتفاق و تعاقب حوادث مشخصی در ی هم ما را به این می رساند که رابطه ای ناگزیر و ضروری بین این رویدادهاست در صورتیکه اصولاً ما چنین چیزی را تجربه نکرده ایم بلکه تنها بسیار زیاد این حوادث را به دنبال هم دیده ایم اما هیچگونه تضمینی وجود ندارد که این حوادث در دفعه بعدی دنبال کننده هم باشند.

هیوم همچنین اصل یکنواختی طبیعت را نیز به همین گونه رد می کند و آن را نیز بدین معنا می داند که یعنی همیشه در طبیعت چیزی باعث و علت چیز دیگری می شود ، پس صورت مسئله تغییری نمی کند ؛ کسی که می خواهد رابطه علت و معلولی را توسط اصل یکنواختی طبیعت تبیین کند در واقع به دور می افتد و چیزی را که می خواهد اثبات کند را مسلم فرض کرده است.





بیشترین موضع گیری هیوم در اصل علیت است و شاید با حذف این نظر از عقاید او دیگر هیومی در تاریخ نمی ماند.

حسگرایی فاحش هیوم در آثارش بسیار روشن است اما حسگرایی مطلق انسان را به غلط و اشتباه هدایت می کند.

قوه ی عقل عامل اختیار بخشی است که به نوعی حواس جزئی از آن هستند اما خوب عقل محض هم نمی تواند هادی انسان باشد بلکه باید این عقل خود منتقد امور باشد تا زر را از سنگ تشخیص دهد.

اصول اخلاقی هیوم چیز تازه ای را بیان نمی کند و تنها در بخشهای بسیار اندک با عقاید کلیسا مغایر می شود که آن بسیار باید تیز بینانه بررسی شود.

آنچه که دارای ارزش است این است که هیوم و لاک و بارکلی آغازگر یک خود بیداری در جامعه غرب می باشند. چه بسا این عقاید هیوم بدین صورت شکل نمی گرفت کانت نمی توانست چنین تقسیم بندی انجام دهد.

هیوم از سویی می گوید که این جهان کاملترین جهان است؛ دلیل بر وجود خالق واجب الوجود نیست چراکه برهان نظم زمانی پذیرفته است که ثابت شود خالق پیش از این خلقی نداشته و تجربه ای برای او کسب نشده است و به طور تدریجی صنعت خود را کامل نکرده است.





اشتباه هیوم در این است که تصور می کند که برهان نظم تنها دلیل اقامه شده برای وجود ناظم و خالق است اما این را در نظر نگرفته است که برهان نظم صرفاً برای این است که بیان دارد طبیعت ماورایی دارد و نیروی به خود واگذاشته شده نیست اما اینکه این ماوراء چه وضعی دارد یا مثلاً آیا کمال آن ذاتی است یا مکتسب و تدریجی بوجود آمده یا قدیم بوده و... را اصلاً در نظر نگرفته است و بدیهی است با این چنین تفکر ناقصی نمی توان چیزی را رد یا ثبت کرد.

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





• حس گرایي از منظر مولانا

مولانا يك نابغه ی فلسفه و عرفان از جهت پیوند این دو طریق با یکدیگر است که از علم و کتاب به عشق و اشراق ره یافت. عقلگرایی الهی و اشراق و دوری جستن از حسگرایی مطلق در آثار مولوی بسیار ملموس است.

مولانا جهان را با اشراق و دل تفسیر می کند و افراد کور دل را به شدت مورد ذم و نکوهش قرار می دهد.

جهان در نظر مولانا تصویری بدیع، زیبا و پویا با حال و هوای عرفانی دارد. مولانا عالم را آینه و مظهر حقیقی خداوند می داند و پدیده‌های هستی را آیه و آینه حضرت حق می داند که به تنزیه و تقدیس او مشغول می باشند.

مولانا عالم را محدود به عالم حس نمی داند بلکه آنچه را ماوراء حس و تجربه می باشد را مورد توجه قرار می دهد.

از نظر او آفرینش از عدم و نیستی است یعنی عالم را حادث می شمارد نه قدیم. او ابزارهای درک و واقعیات خارج را حواس عقل و دل (شهود) می داند.

آغاز شناخت از حواس می باشد اما شناخت محصور حواس انسانی قرار نمی گیرد و انسان نباید در این سطح متوقف شود؛ اگر آدمی فقط به حواس ظاهری توجه کند یعنی اصالت را از آن حس بداند درک بسیاری از حقایق را از دست خواهد داد.

مولانا حسیون را مورد ذم قرار می دهد و آنها را بر علم بحثی و تقلیدی متکی می داند. عقل را ضد شهوت و اغراض نفسانی می شمارد و عقل را منجی انسان از ظلمت و تاریکی می داند.





علم ناشی از حواس ناقص و غیر قابل اعتماد است و در معرض خطر اشتباه و خطا می باشد. این را نیز باید در نظر گرفت که عقل و معرفت عقلانی در مقابل معرفت یقینی و شهودی و اشراق از اعتبار کمتری برخوردار است که این اعتقاد در معرفت عرفانی ریشه دارد.

انسان از نظر حواس ظاهری با حیوان مشترك است اگر فقط به این حواس توجه شود و از آن فراتر نرود با حیوان تفاوتی نخواهد داشت.

راه حس راه خران است ای سوار ای خران را تو مزاحم شرم دار

مولانا در مثنوی در مثالهای متعددی این را بیان کرد که اگر انسان آینه ی وجود و دل خود را صیقل دهد می تواند نور حق و حقیقت را در آن منعکس کند و اگر خود را در قید حواس و علوم ظاهری قرار دهد به معرفت واقعی نمی رسد.

مولوی در زمینه معرفت حسی تمثیل پیل و خانه تاریک را به زیبایی تمام بیان می کند. در این حکایت افرادی که برای اولین بار به دیدن فیل به جایی تاریک می رفتند چون هرکدام به قسمتی از فیل دست می زدند ، فیل را بدان شکل توصیف می کردند. حواس انسانی هم به سان کف دست انسان هستند؛ کف دست انسان به تمام اعضای فیل دسترسی ندارد.

این تمثیل نشان می دهد که عالم حس نه فقط محدوده ای تاریک است بلکه حس هم که وسیله ی ادراک آن است ناقص است و محدود. دنیای ورای حس برای کسانی که خود در عالم محسوسات محبوس کرده اند قابل ادراک نیست و تنها با بیرون جهیدن از آن است که می توان چشم باطن را باز نمود و عالم را درک کرد. کرم سیب تا زمانی که شوق خارج شدن از سیب و شکافتن آن را نداشته باشد نمی تواند به عالم جدید وارد شود و باغ و باغبان را ببیند.

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی





فهرست منابع

سرگذشت اندیشه ها: وایتهد

نقد خرد محض؛ کانت

اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ علامه طباطبایی

WWW.ABOUTPHILOSOPHY.IR

تحلیل و نقد آراء و اندیشه دیوید هیوم – فرشاد نوروزی

